

## تاریخ نظامی و جنگ نسل چهارم<sup>۱</sup>

نویسنده: تیموتی جی. جونو

مترجم: داود علمایی

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۱۰/۲۴

تاریخ دریافت: ۸۸/۶/۱۷

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۸

### چکیده

در این مقاله، نظریه جنگ نسل چهارم یا به عبارتی؛ نظریه چگونگی تکوین جنگ، از منظر تاریخ نظامی بررسی می‌شود. به زعم نویسنده، دخیل کردن تاریخ در نسلهای مختلف جنگ توسط طرفداران جنگ نسل چهارم، ناهماهنگ و با تناقض همراه است. نویسنده معتقد است طرفداران جنگ نسل چهارم با گزینش مثالهای خاص و به کارگیری آنها در خارج از شرایط واقعی، از تاریخ سوء استفاده کرده‌اند و مباحث طرح شده پیرامون ماهیت فعلی و آتی جنگ، متقاعدکننده نیست. نویسنده با تأکید بر جنگ متعارف به عنوان اصلی‌ترین شکل جنگ در آینده، چنین نتیجه می‌گیرد که تغییر مسیر ارتش آمریکا از جنگ متعارف به سمت جنگ ضد شورش، منجر به آسیب‌پذیری و عدم آمادگی این کشور برای جنگ در اصلی‌ترین شکل آن؛ یعنی جنگ متعارف می‌شود. نویسنده سرانجام پیشنهاد می‌کند که ارتش باید با اتخاذ یک موضع بینابینی، توانایی خود را برای انجام جنگ کم‌شدت افزایش دهد و در عین حال، برتری موجود متعارف خود را حفظ کند.

### واژگان کلیدی:

جنگ نسل چهارم، جنگ شبکه‌محور، شورش، تاریخ نظامی.

1. Timothy J. Junio, Military History and Fourth Generation Warfare, the Journal of Strategic Studies, Vol.32, No.269, April 2009.

## مقدمه

نظریه جنگ نسل چهارم اول بار در اواخر دهه ۱۹۸۰ تدوین شد؛ اما در این اواخر و در جنگهای شورشی افغانستان و عراق با آمریکا جذابیت بیشتری یافته است. این نوع جنگ، یکی از چند نگرش مختلف جنگ در آینده است و طرفداران آن با شور و حرارت خاصی تأکید می‌کنند که ارتش آمریکا باید برای سازگاری بهتر با تهدیدها، آن را بپذیرد. خطرات و ریسک پیروزی و موفقیت در عراق و افغانستان بسیار بالاست؛ اما طرفداران این نوع جنگ، از بررسی و مطالعه شرایط گسترده چگونگی دگرگونی جنگ و نیز چگونگی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آمریکا از این تغییرات عاجز مانده‌اند. برای تأکید بر تهدیدهای ادعایی جنگ نسل چهارم که جنگی شورشی همراه با فناوری اطلاعات است، طیف وسیع و کامل قابلیت‌های نظامی‌ای که آمریکا باید ایجاد کند تا قدرت خود را تقویت و جایگاه خود را در دنیا حفظ کند، نادیده گرفته شده است.

گام اول برای قرار دادن جنگ نسل چهارم در زمینه‌ای گسترده‌تر در جنگهای آینده آن است که بینیم این نظریه چقدر در گذشته ریشه دارد. ارزیابی جنگ نسل چهارم از منظر تاریخ نظامی نشان می‌دهد که مفهوم نسلهای مختلف جنگی که نظریه پردازان ارائه داده‌اند غیر منطقی است. بررسی مثالهای خاص طرفداران جنگ نسل چهارم نیز نشان می‌دهد که این مطالعات موردی گزینشی و خارج از شرایط واقعی انتخاب شده‌اند و نمونه‌های مطالعات دیگر (جنگ چریکی علیه روم، انقلاب آمریکا، جنگ شبه جزیره اسپانیا- فرانسه و شورهای فلیپین) نشان می‌دهند که جنگ نسل چهارم پدیده جدیدی نیست که طرفداران آن ادعا می‌کنند. با توجه به این انتقادهای سه‌گانه، می‌توان گفت نگرشهای مربوط به جنگ آینده، جدای از جنگ شورشی، متقاعدکننده‌تر از جنگ نسل چهارم هستند که شامل توانایی فناوری اطلاعات برای تغییر نوع جنگیدن نظامیان، جنگهای میان کشوری و دیگر انواع جنگ کم‌شدت است.

## نظریه جنگ نسل چهارم

عبارت جنگ نسل چهارم را ویلیام لیند ابداع و نظریه آن را در کتاب «تغییر چهره جنگ: به سمت جنگ نسل چهارم» در سال ۱۹۸۹ ارائه کرد. او این کتاب را با همکاری

چهار افسر نیروی زمینی و تفنگدار دریایی به رشته تحریر در آورد.<sup>(۱)</sup> این نظریه بر تکامل جنگهای نوین پس از تغییرات عمده در "نگرشها و فناوری‌ها" استوار است. از نظر نویسندگان نظریه جنگ نسل چهارم، پیمان صلح وست‌فاليا (۱۶۴۸) شروع دوره نوین جنگ بوده است؛ زیرا انحصار خشونت در دستان دولتها را نشان می‌داد. نماد جنگ نوین نسل اول، سربازگیری‌ها و حملات وسیع و تکامل تاکتیکهای خطی و ستونی است که انگیزه‌های جنگی سربازان وطن پرست را دوجندان می‌کرد. ویژگی جنگ نسل دوم، قدرت آتش متمرکز بود که با تغییرات سازمانی و فناوری ناشی از انقلاب صنعتی همراه شد. جنگ جهانی دوم و به‌ویژه تاکتیکهای جدید آلمانی‌ها در ترکیب با رسته‌های مرکب و تفویض اختیار تصمیم‌گیری به رده‌های پایین، بهترین نمونه برای جنگ نسل سوم محسوب می‌شد.

سپس جنگ نسل چهارم پیش آمد که عدم تمرکزگرایی و ابتکار عملهای نسل سوم را همراه خود داشت. اما این نوع جنگ، تغییرات عمده‌ای دارد و کشورها انحصار خشونت را از دست می‌دهند و مجبور می‌شوند با بازیگران غیر دولتی بجنگند.<sup>(۲)</sup> اختلافات و تضادهای نظری متعددی میان نویسندگان ادبیات جنگ نسل چهارم مشاهده می‌شود. برای مثال، ویلیام لیند معتقد است که بازیگران شبکه‌ای و فراملی جنگ نسل چهارم به انجام جنگ شورشی محدود نیستند. او مدعی است شورشیان بر اساس نظر سرهنگ توماس هامز (نویسنده کتاب قلاب‌سنگ) دشمنان اصلی در جنگ نسل چهارم تلقی می‌شوند.<sup>(۳)</sup> لیند تأکید بیشتری بر نمادهای فرهنگی دارد و مهم‌تر از آن، مدعی است که جنگ نسل چهارم جدید نیست، بلکه بازگشت جنگ به حالتی است که قبل از ظهور کشورها وجود داشته است.<sup>(۴)</sup> از سوی دیگر، سرهنگ هامز ابداع جنگ نسل چهارم را به مائو تسه‌تونگ نسبت می‌دهد. البته نویسندگان این نظریات بیش از آنکه با یکدیگر اختلاف داشته باشند با یکدیگر توافق دارند.

برخی اصول مورد استفاده در نوشته‌های هامز و لیند و دیگر نظریه پردازان جنگ نسل چهارم به قرار ذیل است:

کشورها در جنگ نسل چهارم انحصار خود را درباره جنگ از دست می‌دهند.

ارتش‌های کشورهای مختلف در سراسر دنیا خود را در جنگ با بازیگران غیر دولتی، مثل القاعده، حماس، حزب‌الله و ارتش انقلابی کلمبیا می‌بینند. تقریباً در همه جا ثبات در حال از دست رفتن است. جنگ نسل چهارم نه تنها با کشورها، بلکه به دنیای فرهنگها نیز وارد شده است... جنگ نسل چهارم چیزی نیست که ما مثل حادثه یازدهم سپتامبر بر آن دلالت کنیم. در کانون این جنگ، بحران جهانی مشروعیت کشوری نهفته است و این بحران به این معناست که کشورهای زیادی جنگ نسل چهارم را در خاک خود تکامل خواهند بخشند.<sup>(۵)</sup> (ویلیام لیند)

جنگ نسل چهارم از تمام شبکه‌های موجود سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی استفاده می‌کند تا سیاستمداران ارشد دشمن را قانع سازد که اهداف راهبردی‌شان یا غیر قابل دستیابی اند یا پرهزینه می‌باشند. این نوع جنگ، ریشه در این تصور بنیادی دارد که اراده‌ی والای سیاسی وقتی به درستی مورد استفاده قرار گیرد، می‌تواند دشمنانی با قدرت بیشتر اقتصادی و نظامی را شکست دهد. جنگ نسل چهارم برای پیروزی به دنبال نابود کردن نیروهای نظامی دشمن نیست، بلکه تاکتیکهای چریکی یا قانون‌گریزی و نافرمانی مدنی را با شبکه‌های نرم اجتماعی، فرهنگی و روابط اقتصادی، عملیاتهای نشر اطلاعات گمراه‌کننده و اقدامات سیاسی مبتکرانه ترکیب می‌کند. به عبارت دیگر؛ مستقیماً به اراده‌ی سیاسی دشمن حمله می‌کند.<sup>(۶)</sup> (توماس هامز)

مهم‌ترین نظراتی که میان لیند و هامز مشترک است عبارتند از:

- جنگ نوین از انتقال و گذر چهار نسل مختلف جنگی تکوین یافته است؛
- قدرت کشورها در حال کاهش است و جنگ متعارف اهمیت بیشتری می‌یابد و احتمالاً بر تعداد بازیگران خشن غیر دولتی افزوده می‌شود؛
- فریبهای رسانه‌ای و تاکتیکهای شبیه شورش نقطه‌ی کانونی جنگهای نوین و جنگهای آینده خواهند شد؛
- ساز و کارهای پدافندی فعلی کارایی خود را به دلیل روی کار آمدن فناوری‌های جدید از دست خواهند داد؛

- تمام جنگ‌های آمریکا پس از جنگ ویتنام در دسته جنگ نسل چهارم قرار می‌گیرند.<sup>(۷)</sup>

### ایرادات این نظریه

مفهوم چهار نسل مختلف جنگ نوین که همان ریشه جنگ نسل چهارم است، در چشم‌اندازهای تاریخی و اجتماعی خیلی معنا ندارد. نویسندگان مختلفی که درباره جنگ نسل چهارم مطلب نوشته‌اند بر شناسایی نسل‌های جنگی نوین توافق دارند، اما تعریفی برای «نسل» جنگ ارائه نکرده‌اند. خواننده ممکن است این گونه گمان کند که این نویسندگان به هجوم‌های زیاد، قدرت آتش متمرکز و مانور و شورش‌های توانمند رسانه‌ای که با الگوی تسلط عملیاتی در زمان خاص حاصل می‌شود، اعتقاد دارند. آنها مدعی‌اند که تکامل یک نسل جدید جنگ، در دل تغییرات اجتماعی و اقتصادی قرار دارد، ولی چگونگی جنگیدن، ویژگی نسل جدید است.<sup>(۸)</sup>

اگر این همان چیزی است که نویسندگان جنگ نسل چهارم می‌خواهند منتقل کنند، ایراداتی درباره مفهوم نسلی مطرح می‌شود.<sup>(۹)</sup> برخی منتقدان جنگ نسل چهارم مدعی‌اند که همپوشانی‌های میان این نسل‌ها باعث می‌شود دسته‌بندی‌های جنگ باطل شود. برای مثال، یکی از صاحب‌نظران به نام دیوید سورنسون معتقد است که «بیشتر جنگ‌های قرن بیستم خاورمیانه عناصری از نسل دوم و سوم جنگ را در خود دارند؛ حال این جنگ‌ها کدامند؟»<sup>(۱۰)</sup> آنتولیو اچه‌وریا از واژه‌های صریح‌تری استفاده می‌کند و معتقد است «ترتیب‌های غیر قابل دفاعند... قدرت آتش در جنگ جهانی دوم، جنگ کره و جنگ ویتنام، همان نقشی را ایفا کرد که مانور ایفا کرد».<sup>(۱۱)</sup> اگر چه این ایراد، قدرت توصیفی نظریه جنگ نسل چهارم را محدود می‌سازد (شناسایی اینکه کدام نسل جنگی در مقطع خاص زمانی در دنیا وجود داشته است)، اما انتقادات مربوط به همپوشانی‌های نسلی برای

1. David Sorenson  
2. Antulio Echevarria

باطل کردن این نظریه کفایت نمی‌کند. منطقی است باور کنیم که هر چند شکلی از جنگ ممکن است غالب باشد؛ اما ارتش‌های مختلفی که نسل‌های جنگی دیگری را اجرا می‌کنند، نمی‌توانند یا نمی‌خواهند تغییری در شیوه‌هایشان ایجاد کنند.

بحث‌های نسلی مطمئناً با روش‌های دیگر، تنزل یافته و کوتاه می‌شوند. مشکل اصلی آن است که تکامل نسل‌های سوم و چهارم ظاهراً همزمان به وقوع پیوسته‌اند؛ این مطلب چیزی بیش از یک همپوشانی صرف میان نسل‌هاست. توماس هامز در کتاب «قلاب سنگ» مدعی است که مائو تسه تونگ بنیانگذار جنگ نسل چهارم است؛ زیرا او برخی مفاهیم و تدابیر اصلی را برای اولین مرتبه به رشته تحریر درآورد. هامز در مورد کتاب «جنگ چریکی» نوشته مائو، به عنوان اولین اظهار نظر از جنگ نسل چهارم یاد می‌کند؛ در حالی که مائو، کتاب خود را در سال ۱۹۳۶ و تقریباً سه سال قبل از اشغال لهستان توسط ارتش هیتلر نوشته بود. حال چگونه نسل سوم جنگ (جنگ مانوری) پس از نوشته شدن اولین کتاب در مورد جنگ نسل چهارم متولد شده است؟ این بحث را به راحتی نمی‌توان فقط با این ادعا که مائو اجزای اصلی جنگ نسل چهارم را شناسایی کرده و تاکتیک‌های او بعدها به الگوی برتر تبدیل شده است، تمام کرد؛ زیرا نویسندگان متعدد جنگ نسل چهارم، از جمله هامز، تحوّل و تکامل نسل‌ها را به عنوان واکنشی به تغییرات اجتماعی و اقتصادی بنیادی شناسایی کرده‌اند. پرسش اینجاست که ریشه دو نسل جنگی چگونه در یک زمان تکامل یافته است؟

علاوه بر این، در حالی که مائو مشغول انجام جنگ چریکی در چین بود، جنگ نسل سوم در اروپا با برخی از تاکتیک‌های نسل چهارم جنگ در حال اجرا بود؛ از جمله: هدف گرفتن مستقیم اراده سیاسی مردم (مثل بمب‌گذاری و ترور) و جنگ‌های پارتیزانی و چریکی شوروی‌ها علیه ارتش نازیسم. بنابر این، نسل‌های جنگی نه منطقی‌اند و نه انحصاری.

هامز این نگرانی را گوشزد می‌کند و مدعی است که چون انقلاب چین دور از مراکز قدرت اروپا به وقوع پیوست، بنابر این عمدتاً نادیده گرفته شده است... ارتش‌های حرفه‌ای

غربی به طور کامل جنگ نسل چهارم را از دست دادند.<sup>(۱۲)</sup> البته این پاسخ، قانع کننده نیست؛ چون خواننده باور دارد که تکامل نسلی جنگها نتیجه تغییرات اجتماعی و اقتصادی جوامع است؛ مطمئناً چین از لحاظ رسانه‌ای و ارتباطاتی در اواسط قرن بیستم از اروپا پیشرفته‌تر نبود. در واقع؛ چین از اروپا خیلی عقب‌تر بود. با این حال، هامز معتقد است که این کشور کمتر توسعه یافته، مدل جنگ نسل چهارم را نشان داد، در حالی که کشورهای پیشرفته‌تر در حال انجام نسل سوم جنگ بودند.

مسئله دیگر در مورد مفهوم نسلی جنگ آن است که به طور کلی انقلاب اتمی در این بحثها فراموش شده است.<sup>(۱۳)</sup> البته نظریه پردازان جنگ نسل چهارم می‌توانند به درستی بحث کنند که سلاحهای اتمی از انقلاب در عرصه جنگ‌افزایی دورند؛ چون این سلاحها محصول ابداعات منحصر به فرد علمی هستند که به طور عمده با تغییرات در جوامع ارتباطی ندارند. برای مثال شاید یکی از نویسندگان جنگ نسل چهارم بگوید چنین الزامات و استثنائاتی غیر قابل پیش‌بینی هستند، اما بالاخره وجود دارند و شاید کسی نیز شوکهای وارد شده به سیستم بین‌المللی را در کتابش مدعی شود. از سوی دیگر، اگر کسی بخواهد جنگهای نوین پس از پیمان وست‌فاليا را ارزیابی کند، باید دگرگونی‌های نظامی‌ای که ریشه در سلاحهای اتمی دارند و مطمئناً نظریه جنگ نسل چهارم را تحت‌الشعاع قرار داده‌اند، مورد بحث قرار دهد. سلاحهای اتمی توانستند جنگ جهانی دوم را در عرض چند روز پایان دهند؛ پس اگر چنین سلاحهایی از قبل وجود داشتند و در اروپا به کار رفته بودند، مطمئناً می‌توانستند آلمان را سریع‌تر تسلیم کنند. مهم‌تر اینکه، نقش قدرتمند سلاحهای اتمی در جلوگیری از جنگهای سیستمی در نیم قرن گذشته کاملاً پذیرفته شده است و تردیدی در آن وجود ندارد.<sup>(۱۴)</sup>

به این ترتیب، بحث آخر، انتقاد دیگری را به مفهوم نسلی جنگ از منظر تاریخ نظامی وارد می‌آورد. سه نسل اول جنگ در جنگهایی فهمیده می‌شود که نحوه اداره سیستم بین‌المللی را تغییر دادند.<sup>(۱۵)</sup> اما جنگ نسل چهارم با روشهای محدود مورد استفاده برای هدفهای محدود به کار رفته است. هیچ یک از نمونه‌های تاریخی جنگ نسل چهارم،



تهدیدی برای سیستم بین‌المللی نبوده‌اند. صاحب‌نظران مختلف بارها بحث کرده‌اند که تقلیل قدرت حکومتها، از ویژگی‌های اصلی جنگهای آینده است و اینکه جنگ نسل چهارم، درگیری را به جبهه اعتقادی و خشونتی می‌کشاند. این تلاشها برای تغییر سیاست حکومتها، ممکن است گاهی موفقیت‌آمیز باشد، اما هیچ یک تهدیدی جدی برای سیستم بین‌المللی ایجاد نخواهند کرد. چنین تهدید قابل‌حدسی، از جنگهای میان‌کشوری و ضایعات استفاده محدود از سلاحهای کشتار جمعی ناشی می‌شود. برخی شاید مدعی شوند که سلاحهای کشتار جمعی از اجزای اصلی جنگ نسل چهارم هستند؛ اما در این صورت، همین ادعا برای هر یک از نسلهای جنگی یا حتی هر فردی می‌تواند صادق باشد. مفهوم «افرادی با قدرت فوق‌العاده» می‌تواند ترس زیادی به وجود آورد؛ زیرا چنین افرادی ممکن است در صدد تخریب جهان برآیند.

دیگر اینکه، جنگ نسل چهارم محصول منطقی تغییرات اجتماعی ناشی از فناوری اطلاعات نیست و این نکته‌ای است که در بخش نتیجه‌گیری در مورد آن بحث خواهد شد. آنتونیو اچهوریا به عنوان منتقد، معتقد است که رویکرد وزارت دفاع آمریکا برای مشخص کردن و تصور جنگ شبکه‌محور، یک تکامل واقع‌بینانه‌تر است.<sup>(۱۶)</sup> چنین جنگی نماد همگرایی و مظهر وحدت مدعیان مختلف جنگ نسل چهارم است. آنها در سطح جهان تأکید می‌کنند که پنتاگون با تأکید بر ادغام و تلفیق فناوری‌های اطلاعاتی در سیستمهای رزمی جنگهای نوین در حال وارد کردن ارتش آمریکا در یک مسیر غلط است.<sup>(۱۷)</sup> او معتقد است که دگرگونی وزارت دفاع بیش از حد به فناوری متکی است، اما تأکید بر جنگ شورش، موازنه صحیحی نیست و این موضعی است که نشان می‌دهد نباید حتماً دوستدار فناوری باشیم تا باور کنیم جنگ شبکه‌محور نتیجه منطقی انقلاب اطلاعاتی است.<sup>(۱۸)</sup>

از این گذشته، توصیف غلط وزارت دفاع از جنگ شبکه‌محور تا نوع جنگ مورد انتظار این سازمان و نه تکامل ابزارهای مورد استفاده امتداد می‌یابد. هامز اظهار می‌دارد که آینده پر از فناوری پنتاگون، فقط یک نوع دشمن را تجسم می‌کند: کشوری که به



جنگ متعارف متوسل می‌شود.<sup>(۱۹)</sup> دولت بوش و فرماندهان وزارت دفاع تأکید زیادی بر تهدیدهای غیر دولتی دارند. در بررسی سند چهارسالانه دفاعی که اخیراً به چاپ رسیده، بر آمادگی برای جنگ با دشمنان متعارف و دشمنان غیر دولتی پافشاری شده است.<sup>(۲۰)</sup> مقاله جدید رابرت گیتس، وزیر دفاع، با عنوان «یک راهبرد متوازن»، تأکیدی بر سیاست روشن و صریح کسب آمادگی برای انجام طیف کامل درگیری‌های احتمالی نظامی است.<sup>(۲۱)</sup> نویسندگان جنگ نسل چهارم از تجزیه و تحلیل این مسئله ناکام مانده‌اند که چرا مفهوم و تدبیر جنگ شبکه‌محور وزارت دفاع را نمی‌توان برای جنگهای کم‌شدت به کار برد؟ در واقع؛ و به‌رغم این مسئله، اداره تغییرات سازمانی نیرو در وزارت دفاع به استفاده از تدبیر جنگ شبکه‌محور در قالب «عملیات آزادی پایدار»<sup>۱</sup> در افغانستان اشاره می‌کند.<sup>(۲۲)</sup> اداره مطبوعاتی وزارت دفاع در اقدام جداگانه‌ای خاطرنشان کرد که فرماندهی عملیات ویژه آمریکا برای برآورده ساختن نیازهای مأموریتی (شناسایی و ارتباطاتی)، در حال ساخت فناوری اطلاعاتی جدیدی است.<sup>(۲۳)</sup>

در نهایت اینکه در تدبیر تکاملی جنگ نسل چهارم، برخی محرکهای پنهانی نادیده گرفته شده است. برای مثال، کشورها چه تصویری از جنگهای آینده دارند و چگونه برای آن آماده می‌شوند. یکی از بحثهای مهم آن است که برتری بی‌چون‌وچرای آمریکا در جنگهای تمام‌عیار - صرف‌نظر از اینکه این جنگ در دسته جنگهای نسل سوم تقسیم‌بندی بشود یا خیر - باعث می‌شود برخی کشورها و نه فقط بازیگران غیر دولتی، نظریه‌های جنگ نسل چهارم را به رسمیت بشناسند و تاکتیکهای جنگ چریکی یا برنامه‌های ساخت سلاحهای کشتار جمعی را پیگیری کنند.<sup>(۲۴)</sup> با همین منطقی، تکامل تاکتیکهای نسل چهارمی از منظر راهبرد کلان آمریکا چیز خوبی است؛ دشمنان مطمئن می‌شوند که برابری نیرویی با آمریکا بیهوده است. بنابر این، به دنبال راهبردهایی می‌گردند تا بتوانند سیاست یا اقدامات آمریکا را در مناطق خاصی تحت تأثیر قرار دهند. مشکل اینجاست که اگر کنگره و وزارت دفاع، تردیدی در تصویب بودجه کلان برای

---

1. Operation Enduring Freedom

برنامه‌های جنگ نسل چهارم داشته باشند، ساز و برگ جنگی به تجهیز و تسلیح ارتش متعارف کاهش می‌یابد و به دشمنان احتمالی چراغ سبزی نشان می‌دهد که برابری نیرویی با آمریکا قابل حصول است. تلفیق و ادغام این عنصر به تدبیر تکاملی جنگ حاکی از آن است که نیاز برای حفظ توانمندی ارتش آمریکا برای مبارزه در انواع جنگهای آینده به وجود می‌آید و زمینه‌ای برای این ادعا می‌شود که جنگ نسل چهارم به بی‌ثباتی بیشتر منجر می‌شود.

### استفاده از مثالهای غلط

#### مائو و جنگ داخلی چین

طرفداران جنگ نسل چهارم، از تاریخ نظامی به صورت گزینشی استفاده کرده، مطالعات موردی را خارج از شرایط واقعی بررسی و در مورد اعتبار و قدرت برخی قهرمانان جنگ نسل چهارم اغراق می‌کنند.<sup>(۲۵)</sup> به مطالعه موردی مائو و جنگ داخلی چین توجه کنید. هامز به عنوان اولین نویسنده‌ای که تاریخی برای جنگ نسل چهارم قائل شده، در فصل اول کتاب *قلاب سنگ* و در موارد متعدد در مقاله‌های خود مدعی است که مائو بنیانگذار نسل چهارم جنگ است و دلیل اینکه چرا او را مبتکر این نوع جنگ می‌داند، بیان می‌کند. برای مثال، او می‌نویسد که مائو بر ساخت یک مرکز سیاسی در میان توده مردم و استفاده از این قدرت سیاسی برای تضعیف قدرت برتر نظامی دشمن تأکید دارد، که این امر در نوع خود مبتکرانه است. البته این اولین مرتبه نبود که این رویکرد مورد استفاده قرار می‌گرفت، اما اولین بار بود که به‌طور شفاف به عنوان شکلی از جنگ، بیان و منتشر می‌شد که می‌توانست دشمنان قدرتمندتر را شکست دهد.<sup>(۲۶)</sup> همچنین عباراتی مثل ... مائو پدر این راهبرد جدید برای جنگ است... مائو اولین کسی بود که قدرت سیاسی را کلید موفقیت برای شورشیان دانست.<sup>(۲۷)</sup>

در مورد اینکه هامز معتقد است مائو پدر تاکتیکهای نسل چهارم جنگ می‌باشد، جای تردید وجود دارد. درست است که مائو قطعاً یکی از متفکران اصلی جنگ چریکی

است و بر شورشهای پس از خود در دنیا تأثیر زیادی گذاشته، ولی دلیلی وجود ندارد که مدّعی شویم کاری که مائو انجام داده، منحصر به فرد بوده است. اولین دلیل برای چنین بحثی، انتقاد عمومی نسبت به جنگ نسل چهارم است. هدف قرار دادن اراده سیاسی دشمن در جنگ چریکی، پدیده جدیدی نیست. برای ادّعا به اینکه مائو در این مسئله پیشتاز است، بیان این علت که او اولین کسی بود که در این زمینه مطلب نوشت و آن را اجرا کرد، غیر عادی به نظر می‌رسد. نویسندگان جنگ نسل چهارم و از جمله هامز، هیچ تاریخ دقیقی برای شروع نسل چهارم ارائه نداده‌اند.<sup>(۲۸)</sup> برای مثال، ناپلئون - نماد جنگ نسل اول - رساله‌ای درباره راهبرد نظامی به رشته تحریر درنیاورد، اما ظاهراً راهبردهای او بر اساس ملاکهای اندازه‌گیری موفقیت، بسیار مؤثر بودند. علاوه بر این، مائو به شدت تحت تأثیر نوشته‌های دیگران از جمله کلاوزویتس و سون تزو (که هر دو بر عامل روحیه در جنگ تأکید داشتند) قرار داشت.<sup>(۲۹)</sup> سون تزو معتقد بود که باید اراده دشمن را هدف گرفت تا حدّی که تمایل خود را به ادامه جنگ از دست بدهد.<sup>(۳۰)</sup>

دوم آنکه، نظریه مائو مبنی بر جنگ چریکی، شامل رزم نهایی متعارف برای نابود کردن نیروهای دولتی می‌شد. این ویژگی کاملاً با آنچه نویسندگان امروزی درباره جنگ نسل چهارم اظهار می‌کنند، متفاوت است. هامز در کتاب *قلاب‌سنگ چالشی* را پیش‌بینی کرد، اما پاسخ رضایت‌بخشی برای آن ارائه نداد. وی مدّعی است که چالش موجود در این نظریه را به خوبی می‌شناسد، اما حتی با وجود این هشدار، مائو پدر رویکرد راهبردی جدید در جنگ است. سه مرحله جنگی او رئوس موفقیت‌آمیز شورشهای روستایی یا شهری را مشخص می‌کند.<sup>(۳۱)</sup> در خصوص انتقاد به این نکته،<sup>(۳۲)</sup> هامز پاسخ می‌دهد:

سون تزو و کلاوزویتس درباره شورش بحث کردند و مائو تحت تأثیر این دو نفر قرار داشت. ولی او اولین کسی است که شورش را نه تنها به عنوان یک شکل کمکی جنگی مورد شناسایی قرار داد که در زمان شکست نیروهای متعارف یا برای پشتیبانی از آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه شورش را یک رویکرد موفقیت‌آمیز در جنگ دانست.

مائو جنگ چریکی را نه تنها یک عامل پیروزی در جنگ می‌شناسد، بلکه آن را یک مرحله از نظریه سه مرحله‌ای از جنگ شورشی تلقی می‌کند.<sup>(۳۳)</sup>

این پاسخ نیز قانع‌کننده نیست؛ زیرا با تعریف خود هامز از جنگ نسل چهارم درباره استفاده از شبکه‌های اجتماعی برای فرسودن اراده دشمن بدون درگیری نیروهای نظامی تضاد دارد. بنابر این، اگر مائو جنگ چریکی را پیروز در جنگ نمی‌داند، پس چگونه پدر جنگ نسل چهارم است؟<sup>(۳۴)</sup> هامز معتقد است دیگران اینگونه وانمود کردند که مائو معتقد به استفاده از نیروهای نامنظم بدون درگیری نهایی متعارف است، هر چند برخی مثل ویتنامی‌ها از مائو پیروی کردند. مائو به استفاده از شبکه‌های گسترده اجتماعی و تاکتیکهای تعقیب و گریز اهمیت زیادی می‌داد و این مسئله در جنگهای شورشی آن چنان کافی است که نمی‌توان چیز جدید دیگری به آن اضافه کرد. مائو در تطبیق تاکتیکها و عقاید خود با شرایط، بسیار خوب عمل کرد؛ اما این موضوع باعث نمی‌شود که وی پدر نسل جدیدی از جنگ باشد.

سوم آنکه، مطلب و متن مربوط به «در باب جنگ چریکی» مائو، بسیار عالی است؛ ولی در کتاب *قلاب سنگ* چیزی غیر از انقلاب چین مورد بحث قرار نگرفته است. انتقاد مشخص من آن است که بر اساس نظر هامز، جنگ نسل چهارم یک ماهیت فراملی واقعی دارد، اما انقلاب مائو به طور مشخص چینی است.<sup>(۳۵)</sup> هامز پاسخ مشخص و روشنی برای این سؤالات ندارد: مائو این کتاب را برای چه کسی نگاشت و هدف او از نوشتن این کتاب چه بود؟ در پاسخ به این پرسشها باید عنوان کرد که مائو این کتاب را برای مخاطبان داخلی و با وجود و حضور نیروهای اشغالگر ژاپنی در چین نگاشت، ولی درگیری نهایی که مائو خود را برای آن آماده می‌کرد با نیروهای دولت مرکزی چین بود. در حالی که او و نیروهای کومیتانگ با نیروهای ژاپنی مورد حمایت آمریکا در جنگ بودند، خود را برای جنگ داخلی آماده می‌کردند. بنابر این، اولین مطالعه موردی هامز تقریباً یک جنگ داخلی است که مائو با تاکتیکهای شورشی اجرا کرده بود. عنصر سیاسی نیز با سیاست داخلی دیگر جاها تفاوت نمی‌کند: چینی‌ها با چینی‌های دیگر برای کنترل کشور و نه فرسودن آن، در جنگ بودند.

سرانجام آنکه، ترجیح هامز در انتساب چین به محل تولد جنگ نسل چهارم را با توجه به برنامه‌های نوسازی نظامی فعلی چین (که به دنبال تنوع بخشی به سیستمهای متعارف نظامی است) به سختی می توان باور کرد؛ زیرا طرفداران جنگ نسل چهارم مطمئناً جنگ نامتعارف را در دسته جنگ نسل سوم طبقه بندی می کنند. کتاب *قلاب سنگ* توضیح نمی دهد و حتی بحث نمی کند که چرا رهبران چینی با وجود اینکه اولین اجرا کنندگان جنگ نسل چهارم می باشند، تصمیم گرفته اند از چارچوبهای اجرای این جنگ به جنگ نسل سوم عقب نشینی کنند!

### ویتنام

جالب است که معرفی کنندگان جنگ نسل چهارم، جنگ ویتنام با فرانسه و آمریکا را در گروه جنگهای نسل چهارم طبقه بندی می کنند. ویتنامی ها در قرن نوزدهم در مقابل مهاجمان مغول با تاکتیکهای چریکی مقاومت کردند. آنها به رهبری تران هونگ دائو<sup>۳۶</sup> بسیاری از شهرهای خود را آتش می زدند و به کوهستانها پناه می بردند و شهرهای سوخته خود را برای مغولها باقی می گذاشتند. مغولها نیز به دلیل بیماری و بدی آب و هوا فرسوده شده، به کشور خود برای استراحت بازگشته، دوباره با افراد بیشتری به ویتنام برمی گشتند و با تاکتیکهای جنگ و گریز مواجه می شدند. هونگ دائو بیشتر ساکنان و مردم کشور را با همین تاکتیک به کار گرفته بود و حرکت می داد. او در کتابی به نام «چکیده ضروری از هنر نظامی»، در مورد راهبردهای نظامی خود مطالبی نگاشت.<sup>(۳۶)</sup> نویسندگان جنگ نسل چهارم این جنگ را مطالعه کردند و به مطالب زیادی دست یافتند. به نظر می رسد راهبرد عمومی ویتنامی ها علیه فرانسه و آمریکا، چندین قرن قبل تا حد زیادی مورد استفاده قرار گرفته بود. چیزی که تغییر کرده بود روشها و وسایل جدید مورد استفاده بود؛ به ویژه استفاده از رسانه ها که برای هدف قرار دادن افکار عمومی آمریکا به کار می رفت.<sup>(۳۷)</sup>

پرسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا تحولات اجتماعی، تاکتیکی و فناورانه در جنگ ویتنام، خیلی با گذشته خود تفاوت داشت یا خیر؟ نظریه پردازان جنگ نسل چهارم به هدف قرار دادن افکار عمومی آمریکاییان به عنوان مهم‌ترین نشانه تحول و تغییر اشاره می‌کنند. اما اگر کسی شرایط و سیاست داخلی آمریکا را مورد توجه قرار دهد، تاکتیکهای ویتنامی‌ها خیلی شگفت‌انگیز جلوه نمی‌کند. روابط میان مردم و ارتشهایشان یکی از مهم‌ترین موضوعات در تاریخ نظامی است. این رابطه در آمریکا و در جریان جنگ ویتنام، با گذشت زمان به شدت تضعیف شده بود؛ نه تنها به دلیل که ویتنامی‌ها اراده جنگی مردم آمریکا را هدف قرار داده بودند، بلکه تصمیمات چندگانه رهبران نظامی و سیاسی آمریکا به شدت ضعیف بود. یک بحث نسبتاً معقول این است که مردم به اعتبار رهبران خود، به ویژه پس از رسوایی واترگیت و سیاستهای مربوط به آن، تردید داشتند.

از این منظر، نمی‌دانیم اگر ویتنامی‌ها اراده مردم آمریکا را هدف قرار می‌دادند و می‌توانستند موفق شوند، آیا رهبران آمریکایی، متفاوت از کاری که در سالهای منتهی به سال ۱۹۶۸ (و حملات موفقیت‌آمیز ویتنامی‌ها) انجام داده بودند می‌توانستند انجام دهند یا خیر. با این حال، تاکتیکهای ضد شورش آمریکا در اواخر جنگ، تا حدی پیشرفت کرده بود که ویتنامی‌ها با تلفات سنگینی روبه‌رو می‌شدند و برعکس، تلفات آمریکایی‌ها به شدت کاهش یافته بود. اگر تعاملات نظامی و مردمی متفاوت بودند، بحث‌انگیز نیست اگر باور کنیم اراده آمریکایی‌ها را نمی‌شد با تاکتیکهای مورد استفاده جنگ نسل چهارم تضعیف و فرسوده کرد.<sup>(۳۸)</sup>

البته، حقایق ثابت نشده کاملاً قانع‌کننده نیستند. بنابر این، مهم‌ترین شرط برای فهم موضوع ویتنام، درک پشتیبانی خارجی شوروی و چین از این کشور بود.<sup>(۳۹)</sup> برای مثال، هامز جنگ ویتنام را به عنوان یک جنگ شورشی که اراده جنگی آمریکایی‌ها را هدف قرار داده بود، توصیف می‌کند. او و دیگر نویسندگان در بحثهای خود این نکته را فراموش می‌کنند که آمریکا از ترس مواجهه با چین، از اشغال ویتنام شمالی صرف‌نظر

می کرد. جدا از اینکه چینی‌ها این مطلب را تأیید کنند یا خیر، بالاخره این احتمال در تصمیم‌گیری‌های آمریکایی‌ها تأثیر شایانی داشت. نظر شوروی‌ها نیز آن بود که ویتنامی‌ها با پشتیبانی مادی می‌توانند مانع از موفقیت و پیروزی آمریکایی‌ها شوند. حتی یکی از طرفداران جنگ نسل چهارم، جیمز ویرتس<sup>۱</sup> این مسئله را در مورد مطالعه ویتنام مهم می‌داند.<sup>(۴۰)</sup>

### لبنان و سومالی

هامز مدعی است که جنگ نسل چهارم جنگی است که آمریکا در آن همواره شکست خورده است؛ ویتنام، لبنان و سومالی نیز مثال‌های خوبی برای آن است.<sup>(۴۱)</sup> اگر چه او لبنان و سومالی را در کتاب خود به عنوان مثال مجزاً مورد بحث قرار نداده، اما بارها از این دو جنگ به عنوان جنگ نسل چهارم یاد کرده است. در اینجا نیز انتقاد ساده‌ای مطرح می‌شود: هامز مدعی است که دوره زمانی جنگ نسل چهارم سالها یا شاید دهه‌ها طول می‌کشد، اما هیچ یک از دو مثال با این ملاک منطبق نیستند. رهبران سیاسی آمریکا در آن زمان، ارزیابی‌های مبتنی بر هزینه - فایده انجام دادند و تصمیم گرفتند به جای ماندن و جنگیدن بر سر منافع جزئی، نیروهای خود را از این دو کشور بیرون بکشند. از این گذشته، این حقیقت را باید در نظر گرفت که دوربین‌های پرتابل سومالیایی‌ها را نمی‌توان نشانه تکامل در جنگ دانست؛ حمله به سربازان آمریکایی، نه کشاندن با برنامه جنگ به کشور آمریکا محسوب می‌شد و نه به این منظور ادامه می‌یافت. شاید بتوان حملات را از منظر جنگ شبکه‌ای نگریست؛ چون این عبارت و اصطلاح بر این دلالت داشت که آمریکایی‌ها در حال آماده‌سازی برای حمله به مוגادیشو هستند. بنابر این، مردم مسلح زیادی می‌توانستند به سرعت، حملات همه‌جانبه را علیه آمریکایی‌ها تدارک ببینند. این مطلب را می‌توان به عنوان یک شانس یا لحظه‌ای برای ابداع تاکتیک جدید دانست، نه اینکه این موضوع راهبردی برای هدف قرار دادن اراده آمریکایی‌ها باشد.

1. James Wirtz



### جنگهای شورشی عراقی

طرفداران جنگ نسل چهارم، بارها جنگ شورشی عراقی‌ها علیه نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا را نمونه مهمی از نسل چهارم جنگ می‌دانند. هامز در کتاب خود معتقد است نیروهای شورشی ضد ائتلافی نمونه‌ای از دشمنان باهوش و مبتکر نسل چهارم می‌باشند.<sup>(۴۲)</sup> اما او در همان صفحه نوشته است:

هر رزمی هدف خاصی دارد. هدفهای هر گروهی ممکن است با هدفهای گروههای دیگر در تضاد باشد، اما این موضوع باعث عدم همکاری آنها با یکدیگر نمی‌شود وقتی علیه دشمن مشترک؛ یعنی آمریکا می‌جنگند... زیرا ماهیت عناصر مختلف نیروهای ضدائتلافی نشان می‌دهد که آنها می‌توانند هدف مشخص و یکسانی نداشته باشند به جز اینکه همگی بر سر بیرون راندن آمریکا از عراق توافق دارند. این نیروها هدف منسجمی برای آینده سیاسی عراق ندارند.

برای طبقه‌بندی این جنگها در گروه جنگ نسل چهارم، مشکلاتی پدید می‌آید. اول اینکه، بدون هدف سیاسی منسجم، نیروهای ضدائتلافی چه کاری جز اعمال خشونت آمیز انجام می‌دهند؟ این خشونت سیاسی نیست، پس جنایتکاری است و حتماً جنگ نیست.

دوم اینکه، اگر کسی بخواهد مسئله اول را به چالش بکشاند و بگوید بیرون راندن آمریکا یک هدف سیاسی است، در آن صورت این مسئله مطرح می‌شود که نیروهای شورشی و ضدائتلاف چرا مقامات دولتی و مردم عادی عراق را هدف قرار می‌دهند؟ ترور اعضای دولت عراق و دیگر اقدامات برای ایجاد اختلال در روند سیاسی برای بیرون راندن آمریکایی‌ها انجام نمی‌شود، بلکه ادامه بی‌ثباتی کشور را باعث می‌شود. این مسئله شاید با یک هدف بزرگ‌تر؛ یعنی مشروعیت‌زدایی جهانی از آمریکا صورت می‌گیرد. اما همین دلیل نیز با ادعای هامز در تضاد است که می‌گوید: «هیچ هدف منسجم دیگری نیز دیده نمی‌شود». هدف گروههایی که این حملات را ادامه می‌دهند، احتمالاً کنترل عراق یا ایجاد کشوری در محدوده مرزهای عراق است. این تحلیل مانند نمونه چین،

نشان می‌دهد که طرفداران جنگ نسل چهارم به غلط بر تضعیف و فرسودن کشور تأکید می‌کنند؛ زیرا مطالعات موردی آنها حاکی از رقابت این گروه‌ها برای کنترل عراق است. سوم اینکه، هامز هدف بیرون راندن آمریکا را کوتاه‌مدت می‌داند؛ پس چرا او زمان را برای جنگ نسل چهارم طولانی می‌داند؟

سرانجام اینکه، اگر کسی تحلیلهای هامز را قبول کند و بپذیرد هدف منسجم نیروهای ضداتلافی، بیرون راندن آمریکا از عراق است، این درگیری‌ها چه فرقی با جنگهای ضد اشغالی هزاران سال پیش دارند؟ اگر تفاوت این موارد فناوری و افزایش دسترسی به افکار عمومی آمریکاییان است، خیلی سخت می‌توان باور کرد که در دوره جدیدی از جنگ قرار داریم؛ بلکه دوره جنگی ما دوره‌ای با شورشهای تحریک‌پذیر است که قدرت بالقوه‌ای برای بی‌ثبات کردن کشور یا منطقه‌ای خاص بدون تحت تأثیر قرار دادن سیستم بین‌المللی دارد.

### جنگهای متعارف

یکی از ادعاهای مشترک طرفداران جنگ نسل چهارم آن است که جنگ متعارف از بین رفته و آمریکا از جنگ ویتنام به بعد در برابر رقبای جنگ نسل چهارم شکست خورده است. اگر چه بحث جنگ متعارف در ادبیات جنگ نسل چهارم با مطالعات موردی مفصلی همراه نشده، برخی از نظریه‌پردازان از جنگهای تمام‌عیار استفاده می‌کنند تا تحلیلهای نامتقن خود را تکمیل کنند که ذکر آنها در اینجا مفید است. برای مثال، هامز معتقد است:

جنگهای پس از جنگ جهانی دوم، ترکیبی از درگیری‌های متعارف و نامتعارف بوده‌اند. جنگهای متعارف (جنگ کره، جنگهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب و رژیم صهیونیستی، جنگ فاکلند، جنگ ایران و عراق و جنگ اول خلیج فارس) به طور عموم با بازگشت به وضع قبلی پایان یافتند. برخی تغییرات سرزمینی اتفاق افتاد و در برخی موارد، حکومت‌هایی نیز تغییر کردند، اما همه کشورهای که در جنگ وارد شده بودند با

همان وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که وارد شده بودند از جنگ خارج شدند.<sup>۱</sup> خلاصه اینکه، وضعیت راهبردی طرفهای حاضر در جنگ به طرز گسترده‌ای تغییر نکرد.<sup>(۴۳)</sup>

در این خصوص چهار نکته را باید خاطر نشان کرد:

اول اینکه، جنگ اعراب - رژیم صهیونیستی، به ویژه جنگ سال ۱۹۶۷، عدم توانایی جهان عرب را برای نابود کردن اشغالگران با روشها و وسایل متعارف نشان داد و این یک پیروزی و موفقیت راهبردی برای اشغالگران قدس محسوب می‌شد. هر چند درگیری کم‌شدت در سراسر سرزمینهای فلسطینی‌ها تا امروز در جریان است، اما هیچ شخص عاقلی باور نمی‌کند که ائتلاف جدید اعراب بتواند در برابر اشغالگران قدس مقاومت کند.

دوم اینکه، درست است که در این جنگها بخشی از سرزمینها دست‌به‌دست شده‌اند ... اما وضعیت راهبردی تغییری نکرده است. بنابر این، سخت است که باور کنیم این موضوع در مورد سرزمین کوچکی مثل فلسطین اشغالی صادق باشد. در واقع؛ اشغال بلندی‌های جولان و غزه توسط اشغالگران قدس برای تغییر موقعیت راهبردی به نفع خود انجام گرفت - نیروهای اشغالگر برای جلوگیری از گلوله‌باران شمال کشور و فرونشاندن ترس از حملات غافلگیرکننده زمینی از مصر این کار را انجام دادند.<sup>(۴۴)</sup> این امر منطق شروع جنگ سال ۱۹۷۳ را نشان می‌دهد که برای بازگرداندن سرزمینهای اشغالی عربی، جنگ ۱۹۶۷ توسط اعراب شروع شد.

سوم اینکه، جنگ اول خلیج فارس برتری شگفت‌انگیز نظامی آمریکا را به بقیه دنیا نشان داد. به نظر می‌رسید ارتش عراق یک سازمان نظامی نوین باشد و تلفات وارده به نیروهای ائتلافی بیش از آن چیزی باشد که آمریکا تصور می‌کند. توجه روزافزون

۱. در مورد عراق بر خلاف نظر نویسنده، وضعیت اجتماعی و اقتصادی حاصل از جنگ با جمهوری اسلامی ایران منجر به آغاز جنگ نفت و جنگ سلطه و در نهایت، فروپاشی رژیم بعث عراق شد. می‌توان چنین نتیجه گرفت که فروپاشی رژیم بعث صدام، یکی از پیامدهای راهبردی جنگ با ایران بود. (مترجم)

کشورها به تاکتیکهای نامتقارن، احتمالاً واکنشی به عملکرد آمریکا در دو جنگ با عراق است و این مسئله، یک تحوّل در وضعیت راهبردی دشمنان احتمالی آمریکاست. چهارم اینکه، اگر کسی کوچک‌ترین آشنایی‌ای با سیاست جاری امنیتی کره شمالی داشته باشد، به صورت غریزی با این ادّعا مخالفت خواهد کرد که بن‌بست نظامی آمریکا در جنگ کره، به هیچ تحوّل و تغییر در وضعیت راهبردی شرق آسیا منتهی نشد. لذا می‌توان گفت این بحث که جنگ نسل چهارم نه تنها جنگ آینده نخواهد بود، بلکه جنگی بوده که در نیم‌قرن گذشته چارچوب غالب جنگهای متعدد را شکل داده‌است، با واقعیت سنخیت ندارد.

بنابر این، جنگ متعارف نه تنها در تمام مدت ظهور نسل چهارم جنگ مورد تأکید قرار گرفته، بلکه اصلی‌ترین نتیجه و بهره‌افراد درگیر با آن بوده‌است. در نتیجه، این بحث که جنگ نسل چهارم نه تنها جنگی مربوط به آینده، بلکه چارچوب اصلی جنگهای نیم‌قرن اخیر بوده‌است، خیلی درست و صحیح نمی‌باشد.

### مطالعات موردی ناصحیح

نویسندگان جنگ نسل چهارم، به مطالعات موردی که بر هسته اصلی و ماندگار نظریات جنگ نسل چهارم تأکید می‌کنند، اهمیت چندانی قائل نشده‌اند. این مسئله که دشمن را بدون اینکه نیروهای نظامی‌اش را منهدم کنیم شکست بدهیم، پدیده منحصراً فردی نیست؛ ضد استعمارگران برای کسب خودمختاری و استقلال همواره از این تاکتیک استفاده می‌کردند. تجزیه و تحلیل مشترکات میان جنگهای شورشی و نظریه جنگ نسل چهارم، اعتبار این ادّعا را ثابت می‌کند که جنگ نسل چهارم چیزی بیش از شورشهای چندوجهی نیست.<sup>(۴۵)</sup> این تحلیل نشان می‌دهد که ادّعای ویلیام لیند گمراه‌کننده‌است. وقتی ادّعا می‌کند که جنگ نسل چهارم، بازگشت به جنگهای قبل از ایجاد کشورهاست. نوع جنگی که او توصیف می‌کند در تاریخ به وقوع پیوسته‌است و هیچ زمانی کشورها انحصار خشونت را در آن به طور کامل در دست نداشته‌اند.

استقلال و خودمختاری مفهوم بدیعی نیست و بیانگر آن است که مردم به دنبال کسب قدرت برای اداره زندگی آزاد بدون دخالت دیگران هستند و این موضوع درونمایه اصلی بیشتر نوشته‌ها و کتب فلسفی و سیاسی چند هزار سال گذشته است. این مفهوم به بحث درباره جنگ نسل چهارم مربوط می‌شود؛ زیرا بازیگرانی که به دنبال استقلال یا خودمختاری بوده‌اند اراده دشمنی قوی‌تر را هدف قرار داده‌اند و این مسئله حداقل از زمان رومی‌ها دیده شده است. راهبردهای ضداشغالی تقریباً مشابه تدابیر جنگ نسل چهارم هستند. از این راهبردها برای افزودن هزینه بیشتر در معادلات هزینه و فایده دشمن استفاده می‌شود، خشونت مداوم و مستمر به کار می‌رود، جنگجویان در میان مردم مخفی می‌شوند، حملات پنهانی انجام می‌گیرند و روشهای تعقیب و گریز به کار می‌رود، نارضایتی و عصبانیت مردمی علیه نیروهای خارجی استفاده می‌شود و استیلای فناوری و عددی و همچنین کیفیت نظامی دشمن مورد قبول قرار می‌گیرد.

#### امپراتوری روم

چندین جنگ شورش علیه امپراتوری روم انجام گرفت. یکی از موفق‌ترین شورشها، شورش یهودی‌ها علیه رومی‌ها در خلال سالهای ۱۳۲ تا ۱۳۵ میلادی بود که با نقض قول امپراتور هادریان به یهودیان محلی شروع شد. هادریان قبل از بر تخت نشستن به یهودیان قول داده بود ثروتشان را به آنها بازگرداند، اجازه دهد آنها در معابد خود عبادت کنند و سرزمین یهودیان را به عنوان یک کشور وابسته و مورد حمایت به رسمیت بشناسد. پس از اینکه او قول و تصمیم خود را تغییر داد، یهودیان طغیان کردند. آنها مستقیماً و چهره‌به‌چهره به جنگ وارد نشدند و اقدام به کمین بر سر راه نیروهای رومی کردند، تاکتیکهای تعقیب و گریز را اجرا کردند، از زمان و مکان استفاده کردند و تونلهای شبکه‌ای و پناهگاههایی برای حرکت و اختفا برای خود ساختند. شورشیان موفق شدند تقریباً کل نیروهای لژیون روم را از منطقه خود بیرون و حکومت محلی خود را تأسیس کنند. آنها برای خود سکه ضرب کردند، مالیات جمع‌آوری کردند و خدمات مذهبی را

مستقر کردند. یهودیان به گونه‌ای زندگی کردند که طالب آن بودند. به عبارت دیگر؛ تا زمانی که رومی‌ها با تعداد نیروی بیشتری بازگشتند و روستاها را ویران، زنان و بچه‌ها را اسیر و مواد غذایی را نابود کردند، به دلخواه خود زندگی کردند.

### انقلاب آمریکا

تعدادی از تاکتیکهای شبیه جنگ نسل چهارم علیه نیروهای انگلیسی (جنگ پارتیزانی در جنوب، اجرای حملات شبه‌نظامی در منطقه لکسینگتون و کنکورد و آزار و اذیت نیروهای بیگانه توسط مردم) در خلال انقلاب آمریکا مورد استفاده قرار گرفت. نیروهای چریکی در جنوب برای تکمیل کار نیروهای منظم و متعارف، به کار گرفته شدند. شبه‌نظامیان آمریکایی از عوارض زمین به نفع خود برای کمینهای غافلگیرانه به خطوط تدارک‌رسانی انگلیسی‌ها، تقویت خود و ارتباطات استفاده کردند.

نکته مهم و منطبق راهبرد پیشنهادی ژنرال آمریکایی لی (که البته به اجرا گذاشته نشد) به دوران باستان بازمی‌گردد. نقش مردم برای ژنرال لی بسیار مهم بود؛ او به اهمیت عناصر سیاسی و روانی در جنگ پی برده بود. وی مردم ناراضی و محافظه‌کاران را مجبور می‌کرد قسم بخورند به کشور وفادارند؛ مخالفان را خلع سلاح می‌کرد و محل زندگی‌شان را تغییر می‌داد. ژنرال لی در سال ۱۷۷۸ از تنها مافوق خود، ژنرال جورج واشنگتن، که فرمانده کل قوا بود، درخواست کرد از جنگ متعارف خودداری کند و یک جنگ و مقاومت مردمی را پایه‌گذاری کند. لی معتقد بود جورج واشنگتن به دلخواه انگلیسی‌ها می‌جنگد و اینکه، جنگ چریکی برای آمریکایی‌ها بهتر و مناسب‌تر است. البته او از نظر جورج واشنگتن و رهبران سیاسی آمریکایی، نامناسب تشخیص داده شد و حتی از درجه‌های خود محروم شد.<sup>(۴۷)</sup> با این حال، این حقیقت هنوز باقی‌است که استقلال آمریکا مرهون برخی تاکتیکهای جنگ نسل چهارم است و اینکه ژنرال چارلز لی مجبور نبود کتاب جنگ چریکی مائو را خوانده باشد تا نگرش گسترده‌تری نسبت به جنگ نامنظم علیه انگلیسی‌ها داشته باشد.

### جنگ شبه جزیره

جنگ شبه جزیره اسپانیا - فرانسه یکی از معروف ترین جنگهای شورشی است که نشان می دهد جنگ نسل چهارم پدیده جدیدی نیست و در اینجا به عنوان شاهد مثالی برای کسب خودمختاری و استقلال آورده می شود. وقتی ناپلئون اسپانیا را فتح کرد، برادر خود، جوزف را بر حکمروایی آنجا گمارد و اصلاحات لیبرالی زیادی را به سبک انقلاب سکولاریستی فرانسه در آنجا شروع کرد. برخی از این تغییرات، شامل مصادره اموال کلیسا، استفاده از کلیسا به عنوان اصطبل، سرباز گیری از جوانان اسپانیایی برای جنگ با اسپانیایی های مخالف، مالیات گیری و سرکوبی وحشیانه می شد. اسپانیا نیز برای مقابله با ناپلئون، اقدام به تشکیل شوراهای محلی مخفی به نام «خونتا» کرد که اقدامات شبه نظامی را هماهنگ کرده، افزایش می دادند. آنها که نمی توانستند با قدرت برتر ارتش فرانسه مقابله کنند، از حملات تعقیب و گریز استفاده می کردند تا بالاخره توانستند ۲۰۰ هزار نفر از ۳۵۰ هزار نفر ارتش فرانسه را در خاک اسپانیا زمینگیر کنند. چریکها به تنهایی قادر نبودند در جنگ با ارتش فرانسه به موفقیت دست یابند، ولی توانستند این ارتش را متفرق و به تدارکات آنها حمله کنند، اطلاعات را جمع آوری کرده و شرایطی فراهم آوردند که نیروهای متحد انگلستان، اسپانیا و پرتغال بتوانند نیروهای ناپلئون را شکست دهند.

نویسندگان جنگ نسل چهارم معتقدند سرباز گیری های وسیع ناپلئون از شاخصه های جنگ نسل اول است، اما ظاهراً تدابیر مشخصی از جنگ نسل چهارم نیز به طرز مؤثری در این جنگها که جنگهای پس از انعقاد پیمان وست فالیاستند، دیده می شود. برپایی گسترده جنگ چریکی که بیشتر اسپانیایی ها یا در آن شرکت داشتند یا از آن پشتیبانی می کردند و اینکه چریکهای آموزش ندیده با دشمنی با انگیزه و بسیار منضبط می جنگیدند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.<sup>(۴۸)</sup>

### فیلیپین

آمریکا در جنگهای چندگانه ضد شورشی در جزایر فیلیپین درگیر بود و شورشیان با مجموعه ای از تاکتیکهای جنگ شورشی مدرن و کلاسیک با آمریکایی ها می جنگیدند.



شورشیان فیلیپینی از یک سیستم پیچیده علامت‌دهی، مثل ناقوس کلیسا، طبل و پیک در میان مردم محلی علیه گشتهای آمریکایی استفاده می‌کردند. تاکتیکهای دیگری نیز مانند دادن اطلاعات غلط برای فریب سربازان آمریکایی مورد استفاده قرار می‌گرفت که منجر به دستگیری‌های اشتباهی می‌شد. جنگ شورشی فیلیپین به دلیل تاکتیکهای مورد استفاده «امیلیو آگینالدو»<sup>۱</sup> از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. آگینالدو، رهبری ملی‌گرا بود که استقلال فیلیپین را از ایالات متحده اعلام کرد. او در ماه نوامبر ۱۸۹۹ آشکارا اعلام کرد که جنگ چریکی راهبردی را برای شکست ارتش آمریکا رهبری می‌کند. این اعلام آگینالدو، توجه زیادی را به خود معطوف کرد و انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۰۰ آمریکا را به شدت تحت تأثیر قرار داد. وی امیدوار بود با این مسئله، رئیس جمهور آمریکا «ویلیام مک‌کینلی» را ساقط کند و «ویلیام جینگز بریان» را که افکاری آزادیخواهانه داشت، به پیروزی رساند.

طرح آگینالدو این بود که از قدرت دشمن برتر اجتناب، به نقاط ضعف او حمله و جنگ را طولانی و نیروها و امکانات را حفظ کند و فقط با قدرت کوبنده به جنگ ادامه دهد. این جنگ از نظر او جنگی فرسایشی بود که دشمن را در یک دوره زمانی طولانی، فرسوده می‌کرد و با بیماری و کشت و کشتار زیاد مواجه می‌ساخت.<sup>(۴۹)</sup> نیروهای انقلابی در پاییز سال ۱۹۰۰ به منظور دستیابی به تغییر در دولت و کابینه آمریکا به شتاب عملیاتی خود افزودند.<sup>(۵۰)</sup> اما مک‌کینلی رأی آورد و جنگ شورشی فیلیپین تا شکست نیروهای انقلابی به دلیل تاکتیکهای نظامی آمریکا و تردیدهای مردم محلی ادامه یافت. بنابر این، شورش فیلیپین که از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ ادامه یافته بود، تاکتیکهای ناموفق جنگ نسل چهارم، از جمله هدف قرار دادن اراده مردم آمریکا را به نمایش گذاشت. در نتیجه، آگینالدو به صراحت از راهبرد جنگ شورشی، شبکه‌های اجتماعی و عملیات نفوذ علیه یک حکومت خارجی، دهها سال قبل از مائو استفاده کرده بود.

1. Emilio Aguinaldo

### پس جایگزین جنگ نسل چهارم چیست؟

با توجه به اینکه جنگ نسل چهارم، ابزار و ملاک خوبی برای تجزیه و تحلیل جنگ آینده نیست، جنگجویان، دانشگامیان و دیوان سالاران باید مبتنی بر انتقادات گفته شده قبلی فکری درباره جنگ با روشهای مختلف دیگر بکنند. یکی از مشکلات مهم در این باره آن است که صاحب نظران، جنگ نسل چهارم را از جنگ متعارف جدا فرض کرده، پیشنهاد می کنند که منابع باید به توانمندی های جنگ ضد شورشی برای مقابله با جنگ نسل چهارم اختصاص یابد. در حالی که آمریکا همچنان درگیر جنگهای کم شدت باقی خواهد ماند، دلیل ندارد که فکر کنیم بسیاری از این جنگها از نوع جنگهای نسل چهارمی هستند که نویسندگان درباره آن مطلب می نویسند. به عبارت دیگر؛ مشکل است فکر کنیم که آمریکا (با توجه به تجربه عراق) در آینده نزدیک بخواهد سرزمین های خارجی زیادی را کنترل کند. درگیری های کم شدت در اکثر مواقع، مستلزم ورود نیروهای آمریکایی برای انجام درگیری های داخلی، ارائه کمک به متحدان خود و عملیاتهای ضد تروریستی خواهد بود که البته این درگیری ها شبیه عملیاتهای طولانی سالهای قبل نیست. (۵۱)

حتی اگر این تحلیل غلط باشد و آمریکا مجبور نباشد سرزمینهای خارجی را در آینده کنترل کند، سخت خواهد بود که این مسئله در شکل غالب جهانی آن انجام گیرد. همان گونه که قبلاً بحث شد، در جنگهای ضد اشغالی فقط می توان به هدفهای محدود سیاسی دست یافت؛ زیرا این نوع از جنگ فقط در مورد یک نوع از دشمن به کار گرفته می شود: کشورهای غربی که به تغییر ارزشی یک درگیری آسیب پذیرند. این تحلیل تقریباً غلط یا به نوعی پیش داوری است که بیشتر جنگها در آینده میان کشورهای غربی و شورشیان اتفاق خواهد افتاد.

از این گذشته، نادیده گرفتن جنگ میان کشورها، غیرمسئولانه و کاملاً اشتباه است. احتمال وقوع این جنگها نه تنها نشان می دهد که جنگ نسل چهارم در قالب جنگهای امروزی نمی گنجد، بلکه حکایت از آن دارد که تفکر درباره جنگهای شورشی باعث

می‌شود نیروهای آمریکایی برای جنگهای پی‌درپی آمادگی نداشته‌باشند. اگر چه این مسئله به خلاقیت فکری دربارهٔ سناریوهای جنگ آینده کمک می‌کند، ولی به دلیل وجود نمونه‌های زیاد، تجسم این جنگها خیلی به ابتکار و خلاقیت نیاز ندارد و باید به احتمال وقوع جنگ با چین در تنگهٔ تایوان یا اقدام نظامی علیه برنامهٔ هسته‌ای ایران یا کره شمالی توجه کنید. جنگهای کم‌احتمال‌تر نیز می‌توانند شامل این موارد شوند: وقوع جنگ میان هند و پاکستان، تشدید تنشها در بالکان یا حضور ناتو در آسیای میانه یا جنگ برای حفظ دسترسی به منابع طبیعی کمیاب.

علاوه بر این، بعد از پایان جنگ سرد تاکنون، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل مطالب زیادی دربارهٔ احتمال متعادل شدن قدرت نظامی چین و هند با آمریکا یا بازگشت روسیه به اوج شکوه و رونق، به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند.<sup>(۵۲)</sup> احیای دوبارهٔ رقابت میان قدرتهای بزرگ ممکن است به جنگ نینجامد، ولی دل‌بستگی به قدرت نظامی تهاجمی، احتمال جدیدی است برای استفاده از چنین قدرتی. به این موارد توجه کنید: پیش‌بینی وقوع جنگ میان کشورها در گذشته چه مقدار سخت و ضعیف بود؛ چه مقدار از قدرت نظامی دنیا در دست حکومتهاست و این حقیقت که جنگ کماکان ممکن است به دستیابی اهداف سیاسی کمک کند. اینها مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرند. بنابر این، به نظر می‌رسد گستاخی باشد اگر بگوییم که شش سال دوری آمریکا از جنگ (بعد از جنگ سلطه در عراق تاکنون)، تا آیندهٔ قابل‌پیش‌بینی ادامه خواهد داشت.<sup>(۵۳)</sup>

چنانچه قرار باشد جنگ کشور با کشور را نادیده نگیریم، پس باید به چه شکلی از جنگ میان کشورها توجه کنیم. جنگ متعارف در مقیاس بزرگ کماکان قوی‌ترین احتمال برای وقوع جنگ است؛ البته احتمال استفاده از سلاحهای کشتارجمعی را نیز باید مد نظر قرار داد. همان گونه که قبلاً بحث شد، نویسندگان جنگ نسل چهارم وجود و تکثیر سلاحهای کشتارجمعی را زیاد جدی نمی‌گیرند. استفادهٔ وسیع یک کشور از سلاحهای کشتارجمعی (هسته‌ای، شیمیایی یا میکروبی) علیه مردم کشوری دیگر، مقام جنگ نسل چهارم را تا حد یک مردم‌کشی تنزل می‌دهد. در حالی که به نظر می‌رسد

چشم‌انداز روابط با کره شمالی به دلیل رهاسازی برنامه هسته‌ای این کشور اندکی بهتر شده باشد، اگر ایران بتواند سلاح هسته‌ای بسازد، تأثیرات منطقه‌ای عظیمی برجا خواهد گذاشت. اعراب همسایه این کشور ممکن است تصمیم بگیرند از سلاح‌های اتمی ایران جلوگیری کنند که با توجه به تاریخ منطقه، اعمال بازدارندگی بسیار مشکل خواهد بود.<sup>۱</sup>

در این مقاله به صراحت عنوان شد که کشورها انحصار استفاده از سلاح‌های اتمی را که مخرب‌ترین تسلیحات دنیا هستند، در اختیار دارند و تنها منبع خطر بیرونی به موجودیت انسان می‌باشند. چنانچه نگرش وسیع‌تری از امنیت بین‌المللی در ذهن داشته باشیم، نمی‌توانیم ادعای نویسنده‌گان جنگ نسل چهارم را جدی بگیریم. برای مثال، ویلیام لیند معتقد است نحوه مبارزات ارتش انقلابی کلمبیا شکل غالب جنگ در آینده خواهد بود. آنها برای کسب منابع مادی جهت ادامه مبارزات خود اقدام به گروگانگیری می‌کنند.

دومین حوزه جنگ آینده که باید مورد توجه قرار گیرد، حوزه فناوری است. برای مشخص شدن اهمیت فناوری در دگرگونی جنگ باید به پاسخهای طرفداران جنگ نسل چهارم توجه کرد. گاهی اوقات این پاسخها مستدل و قانع‌کننده‌اند؛ مانند مشروعیت انتقادات به جنگ شبکه‌محور وزارت دفاع، اما اکثر مواقع این پاسخها از مسیر بحث خارج شده و در واقع تضاد در گفتگوها را پدید می‌آورند. برای مثال، هامز و لیند در بحثهای مربوط به جنگ نسل دوم و سوم، از فناوری‌های جدید در عصر انقلاب صنعتی و پیوند این دو نسل خرسند بودند. بنابر این، در زمان هجومهای وسیع نیروها می‌توان تجسم کرد که تحوّل فناوری می‌تواند چه میزان تحوّل جنگی به وجود آورد که نویسندگان جنگ نسل چهارم آن را نادیده می‌گیرند؛ برای مثال، فروریختن موانع از سر راه فضا، تحولات سریع در عرصه زیست فناوری‌ها یا تحوّل در فناوری‌های موجود.

۱. نویسنده غربی با وجود اعلام رسمی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر اینکه سلاح اتمی در سیاست دفاعی ایران جایگاهی ندارد، تلاش می‌کند با طرح ادعای دروغین و اجرای سناریوی ایران‌هراسی در منطقه، کشورهای منطقه را با سیاست سلطه آمریکا همراه کند. (مترجم)

طرفداران جنگ نسل چهارم نیز نمی‌توانند دربارهٔ جنگ شبکه‌محور، تجزیه و تحلیل مناسبی ارائه دهند که قبلاً به صورت ضمنی به آن اشاره شد. آنها درست می‌گویند که نگرش فعلی وزارت دفاع نسبتاً نامشخص است و هنوز زود است که پتانسیل فناوری اطلاعات را برای تغییر دکنترین نظامی، فرهنگ و سازماندهی، حتمی بدانیم. با این همه، طرفداران جنگ نسل چهارم معتقدند که تقسیم‌بندی آنها از جنگ، در تحولات اجتماعی ریشه دارد و اگر کسی بخواهد مشخص کند فناوری چگونه اجتماع را تغییر می‌دهد، باید اذعان کرد که این تغییر با توزیع فناوری اطلاعات انجام می‌گیرد. فناوری اطلاعات از طریق تلفنهای همراه و اینترنت، رفتارهای اجتماعی را با تغییرات شگرفی مواجه ساخته است. پس منطقی است فکر کنیم نظامیان می‌توانند پاسخ دهند که با مهار همین فناوری اطلاعات می‌توان جنگیدن را مؤثرتر کرد. پدیدهٔ جنگ شبکه‌محور توسط طراحان وزارت دفاع با همکاری بخش خصوصی به آمریکا تحمیل نشده‌است، بلکه این فناوری، نتیجهٔ کاهش قیمتها، کوچک شدن فناوری اطلاعات و افزایش آشنایی با رایانه در میان نیروهای مسلح (استفاده از پست الکترونیکی، ساخت سایت اینترنتی و وبلاگ) است.

جنگ شبکه‌محور نیز ریشه در عوامل فرهنگی دارد. دگرگونی نظامی در جنگ شبکه‌محور از کشورها و جوامعی شروع شده است که به ویژه نسبت به تلفات حساس هستند. کشورهای بسیار پیشرفته و ثروتمند خیلی دوست دارند به یکدیگر شبیه شوند و از یکدیگر تقلید کنند؛ برعکس، کشورهای فقیر علاقه‌ای به تقلید از یکدیگر ندارند. بنابراین، این، تصادفی نیست که دگرگونی‌های ناشی از فناوری اطلاعات در کشورهای آمریکا، اروپای غربی، برخی کشورهای عضو ناتو، اشغالگران قدس، استرالیا و سنگاپور شبیه به یکدیگر است. این کشورها در خصوص تدابیر شبکه‌نظامی با هم سازگار هستند، اگر چه هیچ یک از آنها دربارهٔ الزامات نهایی این تحولات در جنگ مطمئن نیستند. از این گذشته، تحولات ناشی از فناوری اطلاعات نه تنها در اسناد وزارت دفاع، بلکه در نیروهای مسلح آمریکا در حال وقوع است که این مسئله نشان می‌دهد نیروها در سطوح عملیاتی و تاکتیکی به دنبال استفاده از فناوری اطلاعات برای حل مشکلات می‌باشند.<sup>(۵۴)</sup>

این مسئله یکی از راههای مهم و اساسی است که فرهنگ نظامی تحوّل می‌یابد و دگرگونی به وقوع می‌پیوندد.<sup>(۵۵)</sup>

ممکن است کسی قبلاً تفاوت در نوع جنگیدن را نتیجه فناوری اطلاعات دانسته باشد. برای مثال، هواپیماهای بدون سرنشین که اکنون در آسیای میانه به انجام مأموریت مشغولند، توسط متصدیان خود از خاک آمریکا هدایت می‌شوند.<sup>(۵۶)</sup> خیلی دور از ذهن نیست اگر فکر کنیم این هواپیماها توسط پیمانکاران وزارت دفاع که در ساختمان اداری خود در خاک آمریکا نشسته‌اند، هدایت می‌شوند و با فرمان کسی که هزاران مایل دورتر در صحنه قرار دارد اقدام به شلیک موشک کرده و تصاویر با وضوح عالی را از برآورد خسارت رزمی ارسال می‌کنند.

مثال دیگر بر ساختارهای فرماندهی تأکید دارد. وجود مهمّات دقیق و هوشمند در جنگ هوایی در کوزوو، مقررات و روشهای آمریکا در هدفیابی را تغییر داد و بررسی بیشتر توسط وکلا و قضات را ضروری ساخت.<sup>(۵۷)</sup> این امر نشان می‌دهد فناوری‌های جدید چگونه با تحولات اجتماعی ترکیب شده‌اند تا حساسیتهای مربوط به تلفات و علاقه به پیروی از قوانین بین‌المللی را در نوع جنگیدن تغییر دهند.

تا زمانی که فناوری بهتر اطلاعاتی، تصمیم‌گیری‌های متمرکز مناسب‌تری را باعث می‌شود، تغییرات بیشتر امکان‌پذیر هستند. مشخص نیست که آیا یک نیروی شبکه‌ای می‌تواند اطلاعات را به رده‌های پایینی منتقل کند تا تصمیمات از رده پایین اتخاذ شوند یا سطوح زیردست اطلاعات را برای افسران مافوق یا رهبران غیرنظامی جمع‌آوری کنند تا تصمیمات تاکتیکی اتخاذ شود یا خیر. در هر صورت، هیچ شکل صریحی از جنگ در این تحولات دیده نمی‌شود؛ تغییرات فناوری می‌تواند در طیف وسیعی از عملیاتهای ارتش آمریکا، از جمله عملیات ضد شورش مورد استفاده قرار گیرد.

هدف از این بحثها، ارائه نظر درباره ماهیت حتمی جنگ آینده نیست، بلکه انتقادی از نویسندگان جنگ نسل چهارم است که صددرصد در مورد جنگ آینده اطمینان می‌دهند. جنگیدن همواره در حال تغییر بوده است؛ بنابر این دلیلی ندارد باور کنیم چون

درگیری‌های آینده از نوع نسل چهارم هستند، تغییر در جنگهای آینده صورت نخواهد پذیرفت. در حالی که ارتش آمریکا در عراق و افغانستان مأموریت‌های ضد شورشی انجام می‌دهد و احتمالاً در دهه‌های آینده درگیر جنگهای کم‌شدت خواهد بود، طراحان وزارت دفاع باید با دقت مراقب باشند تا بی‌دلیل از کسب آمادگی برای انجام جنگ متعارف دور نشوند.

همان‌گونه که در ابتدای این مقاله ذکر شد، در سطح سیستم بین‌المللی، نیروی برتر متعارف آمریکا، خود دلیلی بر عدم وقوع جنگ کشوری است. در صورت تغییر مسیر ارتش از جنگ متعارف به سمت جنگ ضد شورشی، باید توجه داشت که ممکن است رقیبی هم‌تراز برای درگیری با آمریکا وسوسه شود. همین مسئله باعث می‌شود آمریکا برای جنگ در اصلی‌ترین شکل آن (جنگ متعارف) ناآماده باشد.

باید یک موضع بینابین اتخاذ کرد که در آن ارتش توانایی خود را برای انجام جنگ کم‌شدت افزایش دهد و در عین حال، برتری موجود متعارف خود را حفظ کند؛ جنگهای شورشی شبیه جنگ نسل چهارم، تنها تهدید بالقوه برای آمریکا نیستند. اما طرفداران جنگ نسل چهارم حتی نشان ندادند که این نوع جنگ، عمومی‌ترین شکل جنگ در دوره معاصر است. زمان آن رسیده است که واژگان و ادبیات مربوط به جنگ نسل چهارم کنار گذاشته شود و درونمایه اصلی نظریه‌های آن در گفتگویی جامع‌تر درباره چگونگی دگرگونی ارتش آمریکا برای حفظ موضع برتر خود در دنیا مورد توجه قرار گیرد.<sup>۱</sup>

۱. در بین مسائل مهمی که نویسنده مقاله از آن غفلت کرده است، جنبشها و نهضتهای انقلابی می‌باشند که بنا به شرایط زمانی و مکانی در گوشه و کنار جهان با توسل به راهبرد جنگ انقلابی شکل گرفته است. به نظر می‌رسد با غلبه سیاستهای نظامی - امنیتی آمریکا و تغییر ادبیات سیاسی - نظامی حاکم بر جهان، در آینده جنبشهای انقلابی بسیاری را شاهد خواهیم بود؛ جنبشهایی که با توسل به راهبرد جنگ انقلابی، منافع نامشروع آمریکا را با چالش بزرگی روبه‌رو خواهند کرد؛ راهبردی که تفوق ارتشهای بزرگ جهان را در صحنه جنگ از بین برده و ابتکار عمل به دست نقش‌آفرینان جنگ انقلابی بیفتد. (جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: نبی‌الله روحی، مجموعه مقالات منازعات نامتقارن، تهران، پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج، ۱۳۸۶).